

پیوندهای فرهنگی در زیر گامهای تمدن

سخن از پی‌آیند پیشرفت تمدن و گسستن پیوندهای فرهنگی در جامعه است. هر اندازه که بر کارآیی ابزارهای مدرن افزوده شود از رنج کار برای انسان کاسته می‌شود. برای آسانی در کار و آسایش انسان، در دوران تمدن پیشرفته، توان اندیشه‌ی همگانی را به ابزارهای مدرن واگذار می‌کنند. نیروی خرد سازندگان، بدون کاربرد اندیشه‌ی همگان، در ابزارهای توانا به راهنمایی انسان می‌پردازند. تمدن پیشرفته نشان داشتن و کاربرد ابزارهای پُر توان می‌باشد. ولی میوه‌ی خرد همگان، برآیند اندیشه، از شاخه‌های فرهنگ مردم بوده است. از این روی ساختن ابزارهای توانا به پیشرفت تمدن می‌افزاید و از رشد فرهنگ مردمان می‌کاهد.

با ساختن ابزارهای کاردان، که جایگزین دست و مخ انسان شده‌اند، ساختار و پیوندهای اجتماعی دگرگون می‌گردند. همراه با پیدایش ابزارهای مدرن، اندک اندک، درون مایه‌ی برخی از پدیده‌ها مفهوم‌های تازه‌ای پیدا می‌کنند. مفهوم‌های کهنه از پدیده‌ها جدا و به انبار تاریخ ابزارها سرزیر می‌شوند. در این روند پیوندهای برخی از پدیده‌ها بسان دانش، هنر، شناخت و آگاهی از انسان گسسته و به سازمان‌هایی بسته می‌شوند.

برای نمونه: کشاورزان امروز هم مانند سه هزار سال پیش گندم را می‌کارند و درو می‌کنند. از آنجا که برزگران ابزارهای مدرن را به کار می‌بندند، شیوه‌ی کشاورزی دگرگون شده است، واژه‌ی کشاورزی و برزگری درون مایه‌ی دیگری را تداعی می‌کنند. اگر به پدیده‌ی کشاورزی به ژرفی بنگریم، می‌بینیم که در گذشته، آگاهی و دانش کشاورزی در وجود کشاورز بوده است ولی امروز این آگاهی‌ها در گنجینه‌ی دانشگاه و آزمایشگاه‌ها جای دارند.

بر همین روند دانش ساخت برای ابزارهای کشاورزی، یا پرورش و نگهداری فرآورده‌های آن، از دست‌آوردهای مردمی جدا و به آموزه‌های ویژه و کارخانه‌هایی واگذار شده‌اند. یعنی آنان که می‌دانند، با کالا و ابزار درگیری ندارند، آنها دستورها را فراهم می‌کنند. آن که با کالا و ابزار کار دارد، نیازی به دانستن ندارد، او دستورها را انجام می‌دهد.

امروز در ذهن همگان درون‌مایه‌ی هر پیشه‌ای ویژگی‌های تازه‌ای پیدا کرده است. از گسترش این نمونه می‌توان برداشت کرد که مفهوم پیشین برزگر، کارگر، تولید، ابزار، سرمایه، سود و پدیده‌هایی در این راستا دگرگون شده‌اند. ما چندان نیازی نداریم که بن‌مایه‌های فرهنگی، دانش و هنری، که در مفهوم این پدیده‌ها نهفته است، بشناسیم. از این روی بدون آنکه به دگرگون شدن آنها بنگریم از این پدیده‌ها سخن می‌گوییم.

ما پیشرفت دانش ابزارسازی را نشان دانش و آگاهی جامعه می‌پنداریم و با این دروغ خود را فریب می‌دهیم. کارآیی پیشه‌وران امروز به ابزار و آموزشی بستگی دارد که آنها در اختیار دارند. آگاهی و هنری که امروز برزگران، کارگران، هنرمندان، پزشکان و اندامندان (مهندس‌ها) نیاز دارند در کتاب‌ها ست که هر کس اندکی از آن دانش و هنر را می‌شناسد.

درست است که انسان به رازهایی از زمین و آسمان پی برده است. ولی فراموش نمی‌کنیم که مشکل چند سده‌میلیون مسلمان با جهانیان چگونگی برخورد محرم با نامحرم یا برخورد مسلمان با کافر است.

(جنگ‌افزارهای جانستان و جهان‌سوز از فرآورده‌های تمدن هستند که در این جستار به آنها پراخته نمی‌شود) البته دگرگون شدن مفهوم‌های پیشین، در روند تمدن، ما را از پیشرفت باز نمی‌دارد. ما تنها با فرآورده‌های کار آشنا هستیم و نیازی به شناخت بن‌مایه‌ی هنر سازندگی نداریم. بر این اساس آگاهی و شناخت بیشتر کارگران یک کارخانه‌ی خودرو سازی با یکدیگر چندان تفاوتی ندارند. زیرا هیچکدام از آنها هنری را برای سازندگی یاد

نگرفته‌اند. آنها تنها کارکردن با یک ماشین را، در زمانی کوتاهی، یاد می‌گیرند و به آسانی می‌توان کارگران دیگری را جایگزین آنها کرد.

به هر روی آگاهی‌های همگانی را در رسانه‌های کشور برای مردم به نمایش می‌گذارند. در این روند آگاهی‌های همگانی، که برای مردم دانایی شمرده می‌شوند، از این بافت‌ها هستند: بلندی بلندترین کوه، درازای درازترین رود، نام جانورانی که وجود ندارند، نام ورزشکاران یا هنرمندانی که در سوی پیشرفت هستند و بالاخره چیزهایی که هیچگاه مردم با آنها کاری نداشته و نخواهند داشت.

البته بیشتر این مردمان ویژگی‌های "جوش شیرین" را که هر روز در نان می‌خورند نمی‌دانند. یعنی آگاهی همگانی تنها در شناخت و برخورد با سامان شهروندی در همان کشوری است. برای آسانی و ارزانی، در کار تولیدی، مردم با کمترین آگاهی پرورده می‌شوند تا بتوان هر یک از آنها را جایگزین دیگری کرد.

به زبانی ساده می‌توان گفت در جهان پیشرفته‌ترین مردم، بردگانی هستند آزاد که آنها نیازهای خود را نمی‌شناسند و برای به بندکشیدن خود تلاش می‌کنند. پیشرفت و دگرگونی‌های جهان مردمان را از رنج زندگانی، حتا از رنج خوداندیشی، رهایی می‌بخشد. مردمان خود را در این بندها خوشبخت و آزاد می‌پندارند. این خواست و نیاز انبوه مردمان است که آسان‌تر در سامانی آماده و بی درد سر زندگی کنند.

بهره‌ای که می‌خواهم از این پیشگفتار بگیرم این است که در روند این دگرگونی‌ها ارزش‌های دیگری هم پسان ارزش‌های فرهنگی وجود دارند که از درون مردم جدا و در سازمان‌هایی گذاشته می‌شوند. جدا شدن این ارزش‌ها، از بییش مردمان، روند زندگانی را پیچیده و دشوار می‌سازد. زیرا سامان زندگانی هر مردمی بر پایه‌ی این گونه ارزش‌ها نهاده شده است.

برای نمونه به ارزش "پیمان" در فرهنگ کهن ایرانیان و بینش مردمان امروز اشاره می‌کنم.

در داستان‌های شاهنامه، که تراوش اندیشه‌ها و نگرش پیشینیان هستند، می‌بینیم "پیمان" پدیده‌ای است که دو کس یا دو گروه را در موردی با یک سخن یا یک دست‌دادن به هم می‌بندد. بندهای پیمان در جهان بینی مردم، بدون ترس از زندان، پایدار بوده است. این ارزش فرهنگی در داستان سیاوش روشن می‌شود که او میهن خود را ترک و از فرمان پدر، پادشاه، سرپیچی می‌کند. ولی او نمی‌پذیرد که پیمان خود را با افراسیاب بشکند. شکستن پیمان چه با دوست و چه با دشمن زشت و در خور نکوهش بوده است. فردوسی و زرتشت پژدو اجتماع اسلامزده‌ی ما را به این گونه سرزنش می‌کنند:

ز پیمان بگردند و از راستی
گرامی شود کژی و کاستی (فردوسی)

چو باشند بی دین و بی زینهار
ز پیمان شکستن ندارند عار (پژدو)

در روزگار ما مفهوم "پیمان" دگرگون شده و ارزش فرهنگی خود را از دست داده است. نه تنها مردم به "پیمان" و سخنان یکدیگر با بدگمانی نگاه می‌کنند بلکه پیمان‌نهادن در میان کشورها هم، بدون دیدبانی از سوی سازمان‌های جهانی بی‌ارزش است. پیمان‌های جهانی هم زمانی مفهومی دارند که با زور سپاه و ترس از جنگ‌افزارهای دهشت‌آور نگرهبانی شوند. این گونه پیمان‌ها بیشتر یکسو و برای تحمیل خواسته‌های کشورهای زورمند بر مردمان جهان نوشته می‌شوند. (جهانیان، با همین پیمان‌های جهانی، مرزهای همه‌ی کشورهای نفت‌خیز را پذیرفته شده‌اند)

در میان مردمان ریشه‌ی پیمان از فرهنگ آنها کنده و به سازمان‌های کشوری بسته شده است. یعنی هیچ پیمانی بدون گواهی و پشتیبانی از سوی سازمانی ویژه، که باید آن هم با زور و زندان آراسته باشد، نه ارزشی دارد و نه کسی آن را باور می‌کند. در این زمینه، خرید و پرداخت، تولید و کیفیت، دارنده و دارایی، دانش و آموزش، زندگی و

مرگ، پیوند خانواده، حتا پیمان همسری و ... همه و همه از خواسته و پیمان مردمان جدا شده‌اند و تنها در دیدبانی سازمان‌های فرمانروا پذیرفته می‌شوند.

نیاز جامعه‌ی مدرن است، که این ارزش‌ها از مردمان بریده شوند، که بتوانند هر پدیده‌ای را، جدا از کارکرد کسان، تنها با یک معیار، یعنی با پول، بسنجند. با این وجود در جامعه‌ی آزاد، سامان دموکراسی، آرامش و آسایش مردم بر اساس "پیمان" استوار است. در این سامان تا آن اندازه "دموکراسی" وجود دارد که درون‌مایه‌ی "پیمان"، در ذهن آن مردم، ارزش داشته باشد. سختی و سستی قوانین اجتماعی تنها به حکومت کشور بستگی ندارند بلکه، در هر اجتماع، قانونی به درستی اجرا می‌شود که مردم آنرا گرامی بدانند. یعنی هرچند مردم راستکارتر باشند کمتر پیمان‌شکن هستند. البته هر اندازه در اجتماعی کمتر آزادی باشد مردم بیشتر دروغ می‌گویند و پیمان‌شکنی می‌کنند. مردمی که از دزدی شرم داشته باشند آنها نیازی به مجازات سخت برای دزد ندارند. چون پدیده دزدی در این اجتماع زشت است و دزد از مردم دور و سرافکنده می‌شود. برخلاف این، مردمی که حکم جهاد را برای کشتن و غارت کردن دیگران ستایش می‌کنند آنها به احکام قصاص بسان دست بردن، مجازات دزدان غیر شرعی، نیاز دارند. اگر بدون پیشداوری به روند کشورداری در اروپا نگاه کنیم این مردمان را می‌بینیم که دستکم، در ۶۰ سال گذشته، بیشتر برای گسترش مرزهای آزادی تلاش کرده‌اند. آنها در این راه گشایش‌هایی در روند زندگی و سامان کشوری به وجود آورده‌اند. اساس این آزادی بر "پیمان" استوار (بوده) است.

مردم چنین پیمانی را، که میان شهروندان و سازمان‌های کشور نهاده می‌شود، گرامی (می‌داشته‌اند) می‌دارند. مردم و سازمان‌های این کشورها به گفته و کردار یکدیگر با بدگمانی نگاه (نمی‌کردند) نمی‌کنند. یعنی در سامان این مردمان هنوز "دروغونوی" زشت و شرم آور بوده است. مردم با آرامش می‌توانسته‌اند هرکس را، بدون شناسنامه‌ی عکس‌دار، باور کنند.

انبوهی از این مردمان، برخلاف ایرانیان، پیوسته برای حقوق شهروندان بیگانه و اقلیت‌ها مبارزه می‌کرده‌اند. آنها روشنفکران را، برای پشتیبانی از ستم‌دیدگان، به همبستگی فرامی‌خوانده‌اند. بر این پندار، که آزادی مردم به آزاد بودن همه‌ی شهروندان پیوند دارد، روشنفکران می‌خواستند که زیستن و کارکردن برای نوواردان آسان‌تر بشود. سال‌هاست که بسیار مردمی از کشورهای دور، که بیشترین آنها از کشورهای مسلمان هستند، برای زندگی بهتر به سرزمین‌های کفار پناه آورده‌اند. کارکرد و بینش بیشتر این تازه واردان از عقیده و احکام اسلامی برخاسته است. بیشتر این کسان هیچگاه مزه‌ی آزادی را نچشیده‌اند. برخی از آنها گاهی از قوانین آزادی و انسان دوستی برای فریب و تبهکاری سود می‌برند. هر چند که این فریبکاران در شمار اندک هستند ولی ناآرامی و بدگمانی را در اجتماع پخش می‌کنند. چون این اندک شمار هیچگاه سخنی به جز دروغ نمی‌گویند. بیشتر شهروندان تازه وارد، که با انسان دوستی آشنایی نداشته‌اند، کمک و پشتیبانی‌های اجتماعی را، که در قوانین همزیستی گنجانده شده‌اند، نشان نادانی یا مردم فریبی اروپایی‌ها می‌پندارند.

حتا برخی از روشنفکران نامسلمان براین باورند که کمک‌های اجتماعی به نوواردان بیگانه برای چپاول و غارت کشورهای پسمانده از تمدن است. این روشنفکران تفاوت بینش و نگرش مردمان اروپا را با کردار فرمانروایان این کشورها را نمی‌شناسند.

بدیهی است کسانی که در میهن خود حقوق اجتماعی نداشته‌اند، کسی به جز دزدان بر آنها حکمرانی نکرده است، چگونه باید انسان دوستی بی دریغ را باور داشته باشند. این روشنفکران به مبارزه‌ی مردم اروپا در راه رسیدن به این قوانین اجتماعی نگاه نمی‌کنند. آنها تظاهرات گسترده و همبستگی مردم اروپا را برای گرفتن حقوق اقلیت‌های بیگانه نمی‌شناسند.

کسانی که احکام جهاد دارند آنها چگونه می‌توانند هموندی، همزیستی و مهرورزی را، در مورد دگراندیشان،

بشناسند. آیا کسی در ایران بیاد دارد یا شنیده است که شماری از روشنفکران ایرانی برای حقوق اقلیتی، بسان زرتشتی‌ها یا بهایی‌ها که ایرانی هم هستند، دهان باز کنند؟ مردمی که با همزیستی و انسان دوستی آشنایی ندارند، ستم‌ورزی را بر اقلیت‌ها مشروع می‌دانند، آنها از رنج دگراندیشان آزرده نمی‌شوند.

اگر کسانی از نوع پروری سروده‌اند، آن هم تنها در گفتار نه در کردار، سخن از محنت و رنج همکیشان است و گرنه همین کسان در دل مردم آتش کینه‌توزی را بر ضد گبر و جهود و نصرانی می‌افروزند. این است که مسلمانان در برابر انسان دوستی دیگران بدگمان هستند و نه تنها سپاسگزاری را یاد ندارند بلکه به کینه‌توزی می‌پردازند. رشته‌ی سخن اندکی به کناره گرایید. سخن از این بود که آزادی در هر اجتماعی به نگرش فرهنگی انبوه مردم بستگی دارد. در مردمانی که پیمان شکنی کرداری زشت نیست چگونه باید آزادی، که تنها بر اساس پیمان پدیدار می‌شود، سامان داشته باشد. می‌بینیم مردم اروپا، که سدها سال برای گسترش مرزهای آزادی در قوانین دموکراسی مبارزه کرده‌اند، امروز، با آمیختگی اجتماع اروپا با مردمان آزادی ندیده، در راه تنگ ساختن آزادی شهروندان تلاش می‌کنند.

با سرازیر شدن مردمان، از کشورهای پسمانده از تمدن، به سرزمین اروپا برآیند ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی در اروپا هم به پستی گراییده است. آزادی بیان، که نهاد دموکراسی در اروپا بشمار می‌آید، چه ارزش دارد؟ اگر هیچ رسانه‌ای، حتا پاپ، از ترس مسلمانان نمی‌تواند آیتی از قرآن را بازگو کند. البته نیازی به نکوهش کردن آیات قرآن نیست. چون از کردار مسلمانان هر آزاده‌ای به ماهیت عقیده‌ی آنها آگاه می‌شود.

از این روی مردمان آزاده‌ای که، از ترس آمیخته با آز، نمی‌توانند دهان به نکوهش باز کنند آنها خواهان تنگی و سختی در مرزهای آزادی می‌شوند. هر چند که بر ترس این مردم افزوده شود آنها میدان آزادی خود را تنگ‌تر می‌کنند. یعنی با زور قانون خواستار پیش‌گیری از زور اسلام، با آتش خواهان پیش‌گیری از آتش‌سوزی، هستند. البته کشورهای اروپایی در این راه کمتر پیروزی داشته‌اند و هرگز هم نمی‌توانند با قانونی این دشمن را، که خود بزرگ ساخته‌اند، مهار کنند. درماندگی و مشکل مردمان و کشورهای جهان با مردمان مسلمان این است که برداشت آنها از گرامی‌داشت "پیمان" یکسان نیست. چگونه باید کافران با کسانی پیمان ببندند که، آنها کافران را محکوم خود می‌دانند، در عقیده‌ی آنها پیمان شکستن، حتا به کاربردن دروغ و نیرنگ، در برخورد با کافران ستایش می‌شود. درست است که کشورهای اروپا مردمان درمانده را (یا مردمانی را که درمانده کرده‌اند) برای بهره‌گیری از نیروی کار در این سرزمین پناه داده‌اند یا می‌هند. ولی قوانین انسان دوستی از خواسته‌های روشنفکران اروپا برخاسته‌اند. این ناهنجاری و نابرابری، که زاینده‌ی آشوب و نا آرامی در اروپا است، از کوتاه‌بینی و خودپرستی فرمانروایان اروپاست.

سازمان‌های گسترش تمدن، برای تولید کالا، تنها به نیروی کار و بازدهی کار ارزش نهاده‌اند. آنها پیوند عقیده را، با پیمانی که با او بسته می‌شود، نادیده گرفته‌اند. فرمانروایان تمدن تنها از دیدگاه و برداشت‌های نادرست خود، بدون بررسی ویژگی‌های مسلمانان، برای مردمان وارداتی برنامه ریزی کرده‌اند.

در دانش تولید کالا یا آفریدن نیاز، بازار فروش، شمار آدم‌ها برای سنجش نیروی کار یا میزان مصرف کالا در فرمول گذارده می‌شود. برای سرمایه‌گذاری عقیده‌ها و بینش فرهنگی مردمان تنها برای ایجاد بازار و فروش کالاهای ویژه‌ای، بسان نگاشتن الله یا چلیپا روی کالا، اهمیت پیدا می‌کنند.

برای بررسی کردن قیمت کالا و برآیند سود تنها شمار آدم‌ها، بدون برخورد به عقیده‌ی آنها، ارزند است. معیار سنجش در برنامه‌های تولیدی پول است. البته قوانین سرمایه‌گذاری و کار در هر کشور به نگرش فرهنگی و جهان‌بینی مردم بستگی دارد. از این روی میزان سود سرمایدار، ارزش و قیمت فروش کالا، به این قوانین بستگی پیدا می‌کنند. با وجود این برای سرمایه‌گذاری انسان هم بسان یک موتور است که انرژی می‌خورد (پول می‌گیرد) و

کار انجام می‌دهد.

این است که برای سرمایه‌گذاری در یک کارخانه‌ی تولیدی، میزان سرمایه، زمان تولید، مکان تولید، بازار فروش و سود آن بررسی می‌شود. اینکه کارکنان بودایی، زرتشتی یا مسلمان باشند در فرمول‌های برنامه‌ها جایی ندارند. پیشرفت تمدن، که از دانش نیرو می‌گیرد، از خواسته‌های سرمایه‌داران است. می‌توان گفت سرمایه‌داران راه نگرش روشنفکران را پیش‌نویس می‌کنند. یعنی تمدن روشنفکران را می‌سازد نه روشنفکران تمدن را.

البته تا کنون این گونه سرمایه‌گذاری در اروپا بیشتر براساس پژوهش و دانش سرمایه‌داری به پیش رفته است. زیرا زمانی که نیرویی یا دستی چرخ را بگرداند کاری انجام داده می‌شود و آن چرخش بازدهی دارد. خواه این چرخ به نام الله یا به نام سوسیالیسم گردانده شود، ماهیت و میزان، بازدهی آن یکسان است. این اندیشه تا زمانی درست است که آن نیرو انسانی براساس "پیمان" در جنبش بماند و عقیده‌ای بر اندازه و سوی آن رخنه نکرده باشد.

در سامانی که کارفرما بتواند فرآورده‌ی کار کارگزاران را، براساس پیمانی بخرد، بازدهی قوانین فیزیک و بازرگانی هم درست نمایان می‌شوند. اگر (در آینده) عقیده‌ی کارگزارانی بر این باشد که آنها نباید برای کافر کار کنند، که آنها می‌توانند در برخورد با کافران نیرنگ و دروغ به کار ببندند، ارزش اجتماعی این پیمان گم می‌شود.

در چنین آمیختگی، یعنی پیمان نهادن مسلمان با کافر، برآیند همه‌ی دانش و پژوهش‌های تولیدی، که دانشمندان سالها بررسی کرده‌اند، نادرست خواهند بود. زیرا در فرمول‌های آنها فاکتور عقیده گنجانده نشده است.

مردم اروپا، پس از جنگ جهانی دوم تا 20 سال گذشته، به این اندازه با دروغ و پیمان شکنی روبرو نبوده‌اند. از این روی اکنون خود را ناکام و کژپندار می‌بینند و از سویی با وجود داشتن آزادی می‌ترسند و نمی‌توانند به ریشه‌های این درماندگی برخورد کنند. تنها گامی که، در برابر گسترش ستم و ناراستی، گذارده می‌شود پسرقت فرهنگی در اروپا است. یعنی ارزش‌های فرهنگی در اروپا هم به پیمان شکنی، به دورنگی و دروغ آلوده شده‌اند.

پس اروپایی‌ها کژروی نمی‌کنند، راست‌گرا و ناسیونالیست نشده‌اند، بلکه این مردم به قوانینی تازه‌ای نیاز دارند که شایسته‌ی پسرقت فرهنگی اجتماع آنها باشند.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>